

ولایت از «مفهوم‌شناسی» تا «مصادق‌یابی»

حیدر رحیم‌پور ازغدی*

چکیده

با وجود کثرت استعمال واژه‌های «ولی» و «ولایت» در جامعه علمی و نیز افکار عمومی شیعی ما، خلط و خدشه‌های بسیاری در ریشه‌یابی و واژه‌شناسی این عرصه به چشم می‌خورد. در این تحقیق، پس از جمع‌آوری داده‌ها از طریق اسناد کتابخانه‌ای، از روش تحلیل محتوای کیفی برای تحلیل و تجزیه داده‌ها استفاده می‌شود و به اقتضای مسائل مورد بحث، از استدلال منطقی قیاسی، تمثیل، تشبیه، تجرید، تشخیص و مقایسه بهره گرفته خواهد شد.

واژگان کلیدی

ولایت، نسبت مفهوم و مصادق، حکومت پس از پیامبر ﷺ، روش و هدف مدیریت.

طرح مسئله

محمد، فروغ جاودان که درود پروردگار و همه فرشتگان و پیامبران بر او و خاندان پاکیزه حضرتش باد، گوشه‌ای نشسته و به آینده اسلام می‌اندیشید. رنگ آفتابی آن خورشید جهان، مهتابی گشته بود و چراغ عمر این جهانی‌اش سوسو می‌کشید؛ با خود می‌اندیشید و با پروردگارش چنین سخن می‌گفت: اگر هنگام رفتنم رسیده و بیت‌الله هنوز بیت «امت» نگشته است، در نبود من، اوضاع امت چه می‌شود؟ کعبه را فتح کرده و بت‌ها را بیرون ریخته‌ایم، علی‌علیه با بر شانه‌ام نهاد و هبل را به زیر افکند؛ لیکن آنجا هنوز معبد همه ابراهیمیان بدون خلوص توحیدی است و بت‌پرستان با بت‌های در آستین نیز کعبه را طواف می‌کنند. پروردگارا! کافران می‌گویند محمد ﷺ ابر است و برای خاموشی چراغ عمرم لحظه‌شماری می‌کنند. بیت تو هنوز بیت امت نگشته تا مسلمانان پس از مناسک حج، به امور این جهانی امت براساس معیارهای آن جهانی بپردازند. با چنین اندیشه‌هایی در خود می‌جوشید که جبرئیل ﷺ پیام‌آور پروردگار که محمد را اشرف مخلوقات می‌دانست، به سلام حضرتش آمد و نخستین سخن پیامبر ﷺ پس از پاسخ سلام، آن بود که: آیا هنگام رفتن رسیده است؟ جبرئیل پاسخ گفت: «فَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى». پیامبر ﷺ باید بیت‌الله را به انحصار مناسک توحیدی درآورد. به مکبر فرمود بانگ برآورد که امسال پیامبر ﷺ به قصد حجی اسلامی به مکه می‌رود؛ هر که استطاعت دارد و می‌تواند، هم‌سفر گردد. امت از هر کوی و برزن مدینه، هم‌سفر حضرتش شدند. در مسیر نیز طایفه‌ها و قبیله‌ها به قافله می‌پیوستند و پیامبر ﷺ احکام حج اسلامی را به آنان می‌آموخت. وقتی به مکه رسیدند، تکبیرشان دیگر یکسان و همه، مُحَرَّم گشته بودند. چون حضرت در بلندی صفا آن همه شکوه و نظم را مشاهده فرمود، دگر بار جبرئیل ﷺ آمد تا آخرین پیام‌آور خداوند، آخرین وظیفه خویش بگذارد و تکلیف امت را پس از خود روشن سازد. پیامبر ﷺ خواست که همه را به سکوت فراخوانند و فریاد برآورد: بندگان خدا! بر شماست که در حل اختلافات و مشکلات خویش به کتاب‌الله مراجعه کنید؛ چه کتاب خدا هر مشکلی را آسان می‌کند.

مناسک حج رو به به پایان بود و امت به آخرین طواف پرداختند. پیامبر ﷺ رو به کعبه نشسته بود که دگر بار جبرئیل فرود آمد. این بار خواست تا او «بیان‌گر کتاب» در زمان پس از خود را نیز به امت بشناساند. پیامبر ﷺ نگران مخالفت‌ها بود؛ پس نخست با نرمی سخن را چنین آغاز کرد:

مردم! نزدیک است که فرشته مرگ عزرائیل، فرستاده پروردگارم، برای دعوت به جهان دیگر به سراغم آید. من دعوتش را اجابت می‌کنم؛ اما شما را سرگردان نمی‌گذارم. میان شمايان دو دستگیره می‌گذارم که اگر به هر دو باهم تمسک کنید، هرگز گمراه نگردید: «کتاب خدا» و «عترت خود». بر شما باد که هیچ‌یک از این دو را مهجور مدارید که هلاک می‌گردید و هرگز از این دو، نه پیشی بگیرید و نه عقب بمانید ...

آخرین پیام‌آور خداوند، این خطبه را کافی دانست و به‌سوی کعبه شتافت. پرده کعبه را شاهد گرفت که وظیفه خویش گزارده است.

حج به پایان رسید و حاجیان با دل‌های شکسته به دیار خود بازمی‌گشتند. سکوت غم‌باری قافله را فراگرفته بود. گویی نفس‌کشی در صحرا نیست. پیامبرشان خبر مرگ خویش به امت داده بود. گاهی بُغض یکی می‌ترکید و صیحه‌ای می‌کشید و با صیحه او همه بغض‌ها می‌شکست و بیابان به لرزه می‌آمد. برخی دیگر به آرامی و در تنهایی، سر در گریبان اشک می‌ریختند. پیامبر ﷺ به غدیرخم رسید. ناگهان دوباره جبرئیل ﷺ فرود آمد و این‌بار با پیامی تکان‌دهنده، «مائده» الهی را با خود آورد: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ (مائده / ۶۷) زیرا پس از این تبلیغ است که: «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» (مائده/۳)

نجاشی می‌نویسد: با نزول این آیه، حال پیامبر ﷺ چنان گردید که آنگاه که خواست برخیزد، دست بر شانه یکی از اصحاب نهاد و چون به‌پاخواست، فرمان داد گروهی بروند و از آنان که از قافله جلو زده‌اند، بخواهند که برگردند و گروهی نیز به‌سوی حرم برگردند؛ به آنان که عقب مانده‌اند، بگویند خود را برسانند و گروهی دیگر نیز محوطه را تمیز کرده، مکان آرامی برای توقف آماده سازند. چون همگان گرد آمدند، پیامبر ﷺ بر منبری از چهار شتران بالا رفت و نخست از سوره مائده، قرائت فرمود و سپس به خطبه تاریخی، بلکه تاریخ‌ساز غدیر پرداخت.

فرمود: «مسلمانان باید بدانید سه بار به من فرمان رسید که نام علی ﷺ را به جانشینی خود علناً بیاورم و من از شرایط ناآماده و از کمی مؤمنان و زیادی منافقان وحشت داشتم. این‌بار جبرئیل با چنین آیاتی مرا مأمور به ابلاغ کرده است. مردم بدانید که پروردگار هر دانشی به من آموخت، من به علی ﷺ آموختم؛ پس علی ﷺ از هر کسی، برای ادامه این تکلیف و جانشینی من سزاواتر است و آگاه باشید که پروردگار، گسترنده رحمت خود و ولی امر همه ماست و من تحت ولایت پروردگار در زمین، ولی امر شما بودم و بستان پر رحمت اسلام را به نفع شما گسترش دادم و علی ﷺ پس از من، باغبان بستان اسلام و ولی بر شما است؛ پس می‌گویم هر کس شنوای علی ﷺ باشد، رستگار است و هر که با علی ﷺ باشد، با من است و هر که با او درگیر شود، با من شده است. ولایت او را بپذیرید و پس از من از او پیروی کنید». بدین‌گونه امت را به بیعت با علی ﷺ دعوت فرمود. بیعت‌ها دو شبانه‌روز ادامه یافت؛ اما در حاشیه، گفت و شنودهای پنهان نیز در جریان بود.

حذیفه، یکی از اصحاب می‌گوید: من برای قضای حاجت، پشت بوت‌ه بلندی پنهان بودم. کسی مرا نمی‌دید و من همه را می‌دیدم و دیدم که منافقان پس از بیعت با علی ﷺ، یکی پس از دیگری آن‌سوی بوت‌ه گرد هم آمدند و پیچ‌ها درگرفت. نتیجه مشورت ایشان آن شد که شاید لازم باشد حتی بیعت خود را با پیامبر ﷺ نیز بشکنند تا خطبه بی‌اثر گردد و پس از آن ولایت علی ﷺ را انکار کنند؛ همچنین بر آن شدند

که بر سر هر دوراهی و سه‌راهی، کسانی را بگمارند که به کاروان‌ها بگویند در راه دیار خود، چیزی از ماجرای غدیر به دیگران نگویند و اگر پیش‌تر کسی گفته است، به توجیه آن پرداخته، بگویند: گویا میان پیامبر ﷺ و علی ﷺ اختلافی پیش آمده بود و پیامبر ﷺ از آنجا که نمی‌خواستند دشمنان سوءاستفاده کنند، در فرصتی که برای استراحت در غدیر نشسته بودیم، علی ﷺ را برکشید و فرمود: «علی ﷺ دوست من است و هر که مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد».

این بود که از فردای غدیر، تحریف واژه «ولی» آغاز گردید که «ولی»، تنها به معنای «حبیب» است. سفارش دیگر توطئه‌گران آن بود که به یاران خویش گفتند در هر دیار، به شیخ قبیله بگویند در فلان روز در مدینه به میعادگاه بیایند، به خانه ابوبکر که به احترام بزرگتری، چون مجلس سنای امروزیان، محل شور بود. انجمن محرمانه در روز موعود میان منافقان سر گرفت؛ لیکن هیچ‌یک از صحابه کبار حتی صاحبخانه در انجمن نبودند. در روز موعود، انجمن منافقان پا گرفت و نامه خودافشاگر و بسیار مهمی نوشتند که در پایان این مقال می‌خوانید. در آن نامه، از جمله با استنادی انحرافی به قرآن نوشته بودند:

همه اصحاب پیامبر ﷺ برابرند (لیکن ننوشتند بودند که منافقان، دشمنان پیامبرند، نه اصحاب پیامبر) و بنابراین هر کس مدعی شد که جانشین پیامبر است، او را بکشید.

با این حد از تزویر منافقان می‌یابیم که چرا علی ﷺ پس از انتصاب به ولایت، بیست‌وسه سال سکوت کرد و نه با سازشکاران و نه با منافقان درگیر نشد؛ چه حضرتش می‌دانست که اگر درگیری خونین میان مسلمانان آغاز شود، دیگر بانک «الله اکبر و محمد رسول الله» شنوده نخواهد شد.

آری، منافقان عهدنامه پیچیده و پُرباری نگاشتند و قرار این بود که نامه را چون دوران جاهلیت بر دیوار کعبه آویزند؛ اما پیرزن خادم خانه ابوبکر که بانویی پارسا بود، خبر نامه را به رسول خدا ﷺ رسانید و طرح منافقان ناکام ماند و از آن لحظه، به «نامه مشؤمه» مشهور شد.^۱

اما منافقین به‌رغم چنین شکست بزرگی، هرچه رحلت پیامبر ﷺ نزدیک‌تر می‌گردید، گستاخ‌تر می‌شدند. آنان گروهی کودک را گرد خانه پیامبر ﷺ گماشتند تا شعار دهند: «مات محمد و دینه». منافقان جو را چنان سنگین ساختند که عمر بن خطاب به اقتضای خلق و خوی خود، شمشیر برکشید و به میان شعاردهندگان رفت و فریاد برآورد: هر که بگوید «محمد مرده است»، سروکارش با این شمشیر است. ابوبکر که گوشه‌ای ایستاده بود و صحنه را می‌دید، با خود اندیشید فردا که پیامبر را دفن کنیم، عمر پاسخ این گروه را چه می‌دهد. پس به میان جمعیت رفت و فریاد برآورد: هر که محمد پیامبر را می‌پرستد، آگاه باشد که خدایش مُرد و هر که خدای محمد را می‌پرستد، بداند که او هرگز نمی‌میرد و این‌گونه مشکلی را که عمر آفریده بود، جمع‌وجور کرد.

۱. نامه را در پایان این نوشتار بخوانید.

علی علیه السلام در این میان، آگاهانه و کریمانه ساکت ماند و دو هدف اصلی را پی گرفت: نخست آنکه غسل و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در محیطی آرام و محترمانه برگزار شود و دیگر اینکه، سُوَر و آیات قرآن را به‌درستی و بی‌کم‌وکاست جمع‌آوری و تدوین کند تا چون تورات و انجیل دستکاری نشود؛ لیکن منافقان در فکر توطئه پشت توطئه بودند و اندک‌اندک تا آنجا پیش رفتند که با مشرکان علناً هم‌پیمان و بر آن شدند که علی علیه السلام را از سر راه برداشته، به قتل برسانند و دگر بار حاکمیت را برپایه شیخ‌القومی بنا کنند. یکی که مژورتر بود، گفت بهتر است در این امر، با برخی از صحابه میانه‌رو از باب سیاست، مشورتی داشته باشیم و برای آنکه چند تن از بزرگان صحابه را بترسانند، با این عنوان که نمی‌خواهیم پس از اقدام ما علیه علی بن ابی‌طالب، اعراب به جان یکدیگر افتند، با شما هماهنگ می‌کنیم و آشکارا گفتند اکنون که محمد صلی الله علیه و آله رفته، باید قدرت به جایگاه قبلی بازگردد. یک تن از صحابه که از نفوذ بیشتر کفر و نفاق می‌ترسید و جا خورده بود، پاسخ داد که با کشتن علی علیه السلام و بازگرداندن سنت عربی برپایه شیخ‌القومی، جمعی از مسلمانان آشوبی بزرگ به پا می‌دارند، پس بیایید حکومت را برپایه شیخ‌الاسلامی استوار کنیم و به‌جای تن دادن به حکومت «ولی»، «خلیفه» را برگزینیم. کفر و التقاط از سویی و مصلحت‌اندیشان اصحاب از سوی دیگر، سقیفه را به پا داشتند و دو انگیزه به یک انگیزه انجامید. چون سقیفه پا گرفت، ابوسفیان به تزویر، به‌سراغ علی علیه السلام آمد که گروه‌هایی در پی ضایع کردن حق تو هستند و اگر تو اجازه دهی، برای گرفتن حق تو، مدینه را پر از لشگریان پیاده و سواره می‌کنم. علی علیه السلام که بر فتنه‌گری او نیز چون فتنه منافقان و وسوسه ضعیفان آگاه بود، گفت: تو مرا و من تو را می‌شناسیم و شمشیر علی علیه السلام کُند نشده تا از امثال تو یاری بخواهد. ابوسفیان که از فریب علی علیه السلام مأیوس شد، خود را به ابن‌عباس و هاشمیان رسانید و همان خط را پی گرفت؛ اما آنان نیز بازی نخوردند. چون او از همه‌جا ناامید شد، این بار به سقیفه رفت و از آن سر دیگر به ابوبکر گفت اگر علی با تو بیعت نکند، بنیان خلافت سر نمی‌گیرد و باید از او هم بیعت بگیری. ابوبکر، عمر و چند تن دیگر را برای ستاندن بیعت از علی علیه السلام فرستاد و ابوسفیان بر این پندار بود که علی علیه السلام هرگز با ابوبکر بیعت نمی‌کند و خرسند که عاقبت، جنگ مسلمانان با یکدیگر آغاز گشت.

این‌گونه «خلافت» به‌جای «ولایت» نشست. شیخین نیز جدا از آنچه در ابتدا صورت گرفت، در دوران حاکمیت خود، حرمت علی علیه السلام را مراعات می‌کردند و چنین مدارکی یکی و دوتا نیست؛ لیکن منافقینی که بعدها به نام شیخین بر اریکه نشستند، نخست شعار «إني بُعثت لأتمم مكارم الأخلاق» را تبدیل به «الملک للسیف» گردانیدند و پس از آن تا در توان داشتند، با مفسران حقیقی قرآن درافتادند و اندک‌اندک کار به آنجا کشید که مروان پس از منبر شراب می‌نوشید و در دفاع از خلافت شیخین سخن می‌گفت. منافقان می‌دانستند اگر مزرعه اسلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله آفریده، باران «ولی» علی علیه السلام آبیاری نکند، به‌زودی می‌خشکد و اینجاست که درمی‌یابیم چرا نفاق این‌همه از واژه «ولی» و «باغبانی علی علیه السلام» پس از نبی صلی الله علیه و آله می‌ترسیدند

که با همه نفرتی که از اسلام داشتند، حتی با حکومت اسلامی شیخین موافقت کردند تا ولایت علی علیه السلام نیاید؛ زیرا به تجربه دریافته بودند که تنها علی علیه السلام است که پس از محمد صلی الله علیه و آله می تواند گلستان اسلام را که او آفریده، باغبانی و آبیاری کند و تنها او «المطر بعد المطر الوسمی» است.

به تدریج دیگران و دیگران، تن به «روش خلافت» به جای «روش ولایت» دادند و ثمره آن شد که سه دهه از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که معاویه، خلیفه و رهبر اسلام شد و علناً فرهنگ «إني بُعثت لأتمم مكارم الاخلاق» را تبدیل به فرهنگ «الملک للسیف» گردانید. اسلام محمدی بدون ولایت علی علیه السلام تحلیل رفت و به گفته سلمان: «کردید و نکردید». آری، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام، بود و نبود، چیزی از مرگ معاویه نگذشت که مروانیان نیز بر تخت پادشاهی به نام منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند و شراب نوشیدند و چون آخوند درباری شان گفت: «بر فراز منبر منوش» که خوشایند مردم نیست، پاسخ داد: چرا ننوشم؟ محمد صلی الله علیه و آله در کتابش - نه پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن - شراب را حرام کرد و من با نوشیدن بر فراز منبر، آن را حلال می گردانم. همان خط «الملک للسیف» و نوشیدن شراب بر منبر آن روز، ترجمه اش امروز این شده است که بوش، جام شراب را به جام شیخ الحرمین می زند و می نوشد و ترامپ و شیخ الحرمین برای مقابله با اسلامی که از فرهنگ خطبه غدیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته، رقص شمشیر می کنند و تکفیری ها و داعش را برای کشتن مسلمانان می آفرینند.^۱

ولایت

بیشتر لغت شناسان، ولایت را به معنای سرپرستی یا دوستی دانسته اند^۲ (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۶: ۱۵/۴۰۶؛

۱. تبیین تفاوت گفتمان «ولایت» با «خلافت و سلطنت» از صدر اسلام تا امروز به کار می آید؛ چهل سال پیش، پس از پیروزی «انقلاب غدیری» در ایران، گروهی از امام خواستند کابینه خود را برای اداره کشور مشخص کنند و آن حکیم الهی فرمود: چرا من؟ درست که من رهبری این انقلاب هستم؛ لیکن همه گروه ها، روشنفکران مذهبی، لیبرال ها، دموکرات ها، کمونیست ها، حتی یهودیان و نصرانیان و زرتشتیان هم در این کشورند؛ پس باید نخست رفراندومی برگزار شود تا دریابیم مردم چگونه حکومتی می خواهند و چون نتیجه رفراندوم، آرای ۹۸٪ مردم به جمهوری اسلامی شد، امام مجلس خبرگان را برای قانون گذاری جمهوری اسلامی به رأی مردم گذاشت و آنگاه که قانون «اختیارات فقیه» تصویب شد، گروهی که نمی دانستند «ولی» از خود سخن نمی گوید و بیان گر احکام قرآن است، برخوردشیدند که با چنین اختیاراتی، تفاوت «ولی» با «سلطان» چیست. اینجاست که تبیین دو گفتمان ولایت و خلافت می تواند مسئله امروز ما را نیز حل کند.

۲. برای لغت «ولی» تا ۲۶ معنا در لغت نامه های عربی ثبت شده است. لغت نامه نویسان اخیر هم در یک کشور اسلامی، سه معنای دیگر برای واژه «ولی» افزوده بودند و به «رئیس بانک منطقه» و «استاد سرحمام های عمومی» و «دلاک» کیسه کش هم «ولی» گفتند. پس از تأمل بسیار دریافتم که معانی وصفی، همگی وصف مصداق کلمه «ولی» هستند و منشأ این پراکنده بافی ها، گاه چهل و گاه عناد لغت نامه نویسان بوده است تا معنای حقیقی و مصداق غدیری واژه «ولی» آشکار نگردد.

طریحی، ۱۳۷۵: ۱/ ۴۵۵؛ حسینی زبیدی، ۱۳۸۵: ۷۰۴/۱۵؛ صاحب بن عباد، ۱۰، ص ۳۷۳) به عقیده برخی «سرپرستی» معنایی است که سیاق برخی از آیات قرآن کریم به آن اشاره دارد. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۶/۶)

تحلیل معناشناختی

در لغت، مصادیق مختلفی برای «ولی» بیان شده است. پس از آنکه دانسته شد معانی وصفی که برای واژه «ولی» تصور شده، صفت «ولی» است، نه معانی واژه «ولی»، آنگاه به بخش دیگر اسامی پرداختیم. برای نمونه، در معنای «ولی»، واژه «برزعه» ذکر شده است؛ شالی است که مسافران، چون پتو با خود حمل می‌کردند. کسی از صاحب برزعه‌ای می‌پرسد: «ما هذِهِ؟» چیست که با خود می‌کشی؟ او که کلمه «ولی» را به معنای «دوست» می‌پندارد، برای نشان دادن بیشتر ارزش برزعه می‌گوید: «این پوشش، ولی من است». او کلمه «ولی» را به استعاره می‌گیرد. چنان که کلمه «شیر» برای اثبات «شجاعت» بیشتر شخص به استعاره آورده می‌شود. سپس مشروحاً به ستایش «برزعه» پرداخته، می‌گوید اگر هوا بارانی یا آفتابی یا سرد باشد، آن را بر سر خود می‌افکنیم. آشکار است که کلمه «ولی» را به‌خاطر ارزش دادن بیشتر به «برزعه»، به استعاره آورده است. طرف مقابل پرسیده است: «این چیست؟» و هیچ زبان‌شناسی که می‌داند «ولی»، وصفی برای انسانی ممتاز است، تصور نمی‌کند که اسمی برای شالی باشد که بر دوش می‌افکنند و این از تزویر کسانی است که می‌خواهند «مفهوم» و «مصدق» کلمه «ولی» شناخته نشود.

از دیگر «معانی اسمی» که برای کلمه «ولی» جعل کرده‌اند، ابن عم، سهر، جار (پسرعمو، داماد، پدرزن و هم‌سفر) است. دشمنان اهل‌بیت از همان آغاز، سخت در پی این بودند که مصداق کلمه «ولی» مبهم بماند. ابتدا «ولی» را به معنای «مُحِب» تحریف کردند و پس از آنان، هم‌کیشان‌شان، هر یک در هر فرصتی به تحریف واژه «ولی» از طریق تکثیر «مصادیق نوعی» پرداختند و کلمات فریبده‌ای را به معنای واژه «ولی» برگزیده‌اند و مشخص است که پرسش‌ها و پاسخ‌ها همه، این چنین بوده است. از آنجا که منافقان نگذاشته بودند معنای واژه «ولی» در سخن پیامبر ﷺ نزد همه افکار عمومی آشکار شود و بسیار کوشیدند مصداق آن نیز که مشخصاً متعین بود، مبهم شود. وقتی گروهی از مؤمنان حجاز که در غدیر نبودند، بعدها برای درک حقیقت، به مدینه می‌روند تا دریابند ماجرای «ولی» که پیامبر ﷺ مشخص فرموده‌اند، چیست، هرگاه پاسخ‌دهنده، «اهل ولایت» بوده است، در پاسخ به «مَنْ الِولی؟»، گفته است «داماد» یا «همسایه و هم‌جوار» یا «پسرعمو» که همه به علی بن ابی‌طالب ﷺ ختم شود و اگر «اهل خلافت» بوده، پاسخ داده است: «ولی»، «پدرزن» یا «هم‌سفر» است تا به دیگری برسد. آشکار است که پرسش‌گران می‌خواهند از پاسخ‌ها، مصداق «ولی» را در سخن پیامبر ﷺ مشخص کنند، نه اینکه بزرگان اعراب مدینه، در پاسخ کسانی که می‌پرسند مصداق «ولی» کیست، چنین یاوه‌گویی‌هایی کرده باشند و به فرض که چنین پاسخ‌هایی داده باشند،

چرا پدر و برادر و فرزند، «ولی» نباشند و همسایه یا همسفر شخص، «ولی» او باشند؟ بنابراین هیچ عاملی نمی‌تواند توجیه کند که این اسامی، معنای کلمه «ولی» بوده‌اند؛ بلکه درمی‌یابیم هر کس برپایه عقیده خود به‌اشاره کوشیده است مصداق «ولی» را از منظر خویش بشناساند. فافهم.

آری، از این‌گونه تحریف‌ها در لغت‌نامه‌ها بسیار است و لغت‌نامه‌نویسان در این باب جنگلی آفریده‌اند که برای هر که در این کتاب‌ها فرو رود، شناخت معنا و مصداق آن «ولی» که پیامبر ﷺ در خطبه غدیر می‌فرماید، محال یا دشوار می‌نماید. با توجه به این عقبه تاریخی، دریافت می‌شود که هیچ‌یک از این اوصاف یا اسما نمی‌تواند معنای حقیقی واژه «ولی» باشد. ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی به‌دقت برای این که معنای «ولی» با سایر کلمات سه‌حرفی مشتق از «واو، لام، ی» اشتباه نگردد، چنین می‌نویسد:

الولاية «ولی بمعنی وصفی»: مصدر مولات «و بمعنی تترتب» و لا مصدر الوالی «وَلَّى به وزن فَعَلَ». (مصدر «الوالی» به‌معنای «پادشاهی» و الولاية مصدر الموالی به‌معنای المحبة، مصدر المولات. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸ / ۳۶۵)

ایشان با چنین توضیحاتی می‌فهماند که معنای این سه، ربطی به یکدیگر ندارند و در پایان می‌نویسد: «وَلَّى» دیگری نیز در ادبیات عرب مشهور است که آن کلمه «اسمی» و به‌معنای «المطر بعد المطر الوسمی» است. نویسنده با اینکه این کلمه را در لغت‌نامه‌های دیگر هم خوانده بود، با تحلیل زیبای ایشان به کشف بالارزشی رسید؛ اینکه کلمه «ولی» در کتاب و سنت، استعاره از همین کلمه «مطر بعد مطر وسمی» است (باران دوم پس از باران اول که کشت اول را حفظ و بارور می‌کند). بزرگان اهل لغت می‌گویند باران «ولی»، بارانی است که پس از «باران وسمی» و دقیقاً همانند آن می‌بارد. بارانی که بذرهایی را که باران «وسمی» نخست، زنده کرده، می‌رویانند و سبز می‌کند و به حاصل می‌نشانند. پیامبر ﷺ آنگاه که می‌فرماید: «علی، ولی من و وصی من است»، همین معنا را می‌فرماید؛ یعنی تنها علی ﷺ است که می‌تواند اسلام محمدی ﷺ را زنده و پایدار نگه دارد و برای مؤمنان، امیری باشد که جهان‌شان را بهشتی شانه‌به‌شانه «بهشت آخرت» سازد. نتیجه مطالعات نویسنده این شد که: تنها معنایی را که در فرهنگ اسلامی می‌توان برای واژه «ولی» در نظر گرفت، همین معنای استعاری «مطر ولی» است؛ یعنی بارانی که چون بر بستانی بیارد، آن بستان را شاداب و پر از محصول و میوه گرداند. نخستین باران آفرینش از جانب پروردگار بر پیامبر ﷺ از آسمان وحی می‌بارد و بوستان اسلام را کشت می‌کند. پس از حضرتش، پرورش آن بوستان به دست علی ﷺ است که باران بعدی است؛ وگرنه همان سخن سلمان می‌شود که «کردید و نکردید».

از باب تبصره، مناسب است که به شرح احوال انواع بارش‌ها در طبیعت پردازیم. عرب، بارانی را که در پایان زمستان می‌بارد، «باران وسمی» نام نهاده است که می‌توان این نام را استعاره برای پیامبر ﷺ آورد.

«باران وسمی»، بارانی است که طلبه بهاران را خبر می‌دهد و زمین‌های سرد و یخ‌زده را گرم و نرم می‌کند و زمین‌های گرم و خشکیده بادیه را سرد و نرم می‌گرداند. در طبیعت، چهارگونه باران داریم:

نوع نخست، «نم‌نم» است که سطح زمین را مرطوب می‌کند و تنها خزه‌ها و خیل‌های ریشه‌کوتاه می‌توانند با چنین بارشی برویند و زنده بمانند و سطح زمین آن قدر نرم گردد که بوته‌های خار بتوانند از آن سر به درآورند.

نوع دیگر، باران «جرجر» است که اگر پس از باران وسمی بیارد، زمین را می‌کوبد و سبب نابودی گیاهانی و مانع رویدن بسیاری از آنان می‌شود.

نوع سوم را «شرشر» می‌نامند که این باران، کود و بذر و بسیاری از خاک‌های مزرعه را با خود می‌برد و به دریا می‌ریزد.

نوع آخر، اما بارانی است که عرب، آن را «ولی» می‌نامد. این باران درست به همان گونه‌ای که باران وسمی نخست باریده، همه چیز را زنده و بارور می‌سازد و به همین علت، آن را «باران ولی» نامیده‌اند. محققان «فقه‌اللغه»، رابطه و نسبت این باران متوالی (ولی) با وسمی را به گونه‌ای می‌دانند که صفات و خاصیتی که در اولی نباشد، در دیگری نیز نیست و هرچه در آن باشد، در این دیگری هم هست. همین است که افسح‌الکتب، برای واژه «ولی»، چنان ارزشی قائل شده است و پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «ولی کامل»، باری تعالی است و دون پروردگار، من، «ولی» شما و علی علیه السلام پس از من، ولی‌الله و باران رحمت بر مزرعه دین است.

اما ثمره بارش «نم‌نم» پس از چندی، این شد که «خلافت» به «سلطنت» تبدیل گردید و شعار پیامبر ﷺ که «برانگیخته شدم تا خلق و خوی انسان‌ها را به کمال برسانم»، به شعار «الملک للسیف» و «حکومت از آن قدرتمندان است» تبدیل گردید. سپس نتیجه باران «جرجر» آن شد که شاهد بودیم امویان با مزرعه پیامبر ﷺ چه کردند. پس از آن، محصول باران «شرشر» نیز آن شد که مروان خلیفه گفت: «محمد در کتابش شراب را حرام کرد و من در منبرم حلال می‌کنم»؛ اما نتیجه قبول «ولایت» این شد که حتی پس از هزار و چهارصد سال مبارزه همه‌جانبه کفر و التقاط با خط «ولی»، دیدیم که ناگهان به گونه باورنکردنی، دگرباره معجزه «ولی» چگونه خود را نشان می‌دهد و چنین رویشی در امت اسلامی پدید می‌آورد که کفار و منافقان مجبور می‌شوند در جهانی چنین آگاه، «داعش»‌ها را برای سرکوب خط «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» بیافریند و دقیقاً به‌مانند صدر اسلام، کفر و نفاق، جام شرابشان را به یکدیگر می‌زنند و برای نابودی مکتب «ولایت»، رقص شمشیر می‌کنند؛ اما این بشر جدید است که لحظه‌به‌لحظه به ارزش‌های اسلام و پلیدی رجال کفر و نفاق بیشتر پی می‌برد.

در پایان این بحث دگربار یادآور می‌شوم که این گزارش، نوشتاری نه به اقتضای خواسته‌های کلامی و عقیدتی نویسنده بود؛ بلکه تنهاوتنها استدلالی از این بابت بود که معنای لغوی کلمه «ولی» مشخص شود و

معالم گردد چرا در افصح‌الکتاب و سنت‌های اسلامی از میان همه کلمات، کلمه «ولی» را برگزیده‌اند و این همه برای «ولی»، ارزش قائل شده‌اند. این نیست مگر از آن باب که تنها «ولی» است که می‌تواند همه ارزش‌هایی را که نبی ﷺ آفریده، دگر بار متجلی سازد.

در گفتمان ولایت، تحقق نظام مدیریت و حکومت، قالب اجرا و تحقق اهداف مکتب است و حذف آن به معنای کنار گذاردن اسلام خواهد بود. حکومت در این منظر، مطلوبیت ذاتی ندارد و ناشایستگان از پذیرش آن بر حذر داشته شده‌اند مدیران باید پاسخ‌گوی همه تعديات و تجاوزات در دوره مدیریت خود باشند. که به فرموده رسول الله ﷺ: «الامام ضامن». (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵ / ۳۷۸)

مدیریت در اسلام با عنوان ثانوی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ همچون استیفای حقوق مسلمانان و کمک‌رسانی و مساعدت در رفع نیازهای افراد و جلوگیری از ظلم و تجاوز افراد شرور. به همین سبب است که اگر مدیر براساس معیار معین شده از طرف والی تعیین نشد، او خائن است. پیامبر فرمود:

مِنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا مِنْ عَصَابَةٍ وَعَيْنُهُمْ مَنْ هُوَ أَرْضِي خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ.
(متقی هندی، ۱۴۱۳: ۲۵/۶)

هر کس فردی را عامل و کارگزار انتخاب نماید و از فرد انتخاب‌شده، افرادی بهتر نیز وجود داشته باشد، (به علت عدم رعایت انتخاب اصلح) به خدا و رسول و مؤمنین خیانت کرده است.

از سوی دیگر به شهادت تاریخ، در گفتمان خلافت، هرگز انتخاب‌ها نه براساس شایستگی، که براساس انتساب به قوم، قبیله، صحابه بودن و... بوده است. انتخاب خلیفه سوم، انتسابات خلیفه سوم و خلفای اموی و عباسی، شاهدی آشکار بر این مسئله است. هدف گفتمان خلافت، ریاست بر مردم است و از این‌رو براساس قومیت و نژاد، مدیران خود را انتخاب می‌کند؛ ولی هدف گفتمان ولایت، سعادت و اجرای عدالت است و نظام، یک وسیله برای نیل به این هدف والا است؛ از همین‌رو انتخاب‌های مدیران و کارگزاران براساس شایستگی است، نه وابستگی. این گفتمان به سیره رسول گرامی اسلام مستند است که فرمود:

لَنْ (لَا) نَسْتَعْمَلَ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ. (مسلم، ۱۳۳۴: ۳ / ۱۴۵۶، ح ۱۵)
ما افراد خواهان ریاست را به کار نمی‌گیریم.

صحیفه مشنومه، گواه تاریخی دقیقی بر نگرش گفتمان خلافت بر مسئله مدیریت جامعه مسلمین و اهداف پنهان آنها دارد. به جهت اهمیت این مسئله، در ادامه گزارشی تفصیلی از این صحیفه ارائه می‌شود. خلافت علی ﷺ بر منافقین، ثقی بزرگ انداخت. چندان که توان تحمل از ایشان برفت، لاجرم یکدیگر را آگهی فرستادند و با هم موضعه نهادند که در خلافت علی ﷺ با رسول خدا مخالفت کنند و از طریق اطاعت

بیرون شوند و بیعت علی (ع) را از گردن فروگذارند. یک روز در خانه ابوبکر انجمن شدند و در تشدید این امر صحیفه‌ای بنگاشتند. حذیفه الیمان از اسماء بنت عُمیس که این هنگام ضجیع ابوبکر بود، روایت می‌کند که سعید بن عاص اموی در خانه ابوبکر، آن صحیفه مشؤمه را بدین گونه نگار داد:

هَذَا مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ الْمَلَأُ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ مَدَّحَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ، اتَّفَقُوا جَمِيعاً بَعْدَ أَنْ اجْتَهَدُوا فِي رَأْيِهِمْ وَتَشَاوَرُوا فِي أَمْرِهِمْ وَكَتَبُوا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ نَظْراً مِنْهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاهْلِهِ عَلَى غَايِرِ الْأَيَّامِ وَبَاقِي الدَّهْرِ لِيَقْتَدِيَ بِهِمْ مَنْ يَأْتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ.

اما بعد، فَإِنَّ اللَّهَ بِمَنْهٍ وَكَرَمِهِ بَعَثَ مُحَمَّدًا رَسُولًا إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بِدِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَادَى مِنْ ذَلِكَ وَبَلَغَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَأَوْجَبَ عَلَيْنَا الْقِيَامَ بِجَمْعِهِ حَتَّى إِذَا اكْتَمَلَ الدِّينَ وَفَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ أَحْكَمَ السَّنَنَ وَ اخْتَارَ اللَّهُ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ مُكْرَماً مَحْبُوراً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ أَحداً بَعْدَهُ، وَ جَعَلَ الْإِخْتِيَارَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مَنْ وَثَقُوا بِرَأْيِهِ وَ نُصَحِهِ، وَإِنْ لِلْمُسْلِمِينَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ

الْيَوْمَ الْآخِرِ.

وَإِنْ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ يَسْتَخْلِفْ أَحداً لَيْلَا يَجْرِي ذَلِكَ فِي أَهْلِ بَيْتٍ وَاحِدٍ فَيَكُونُ ارْتِثاً دُونَ سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ، وَلَيْلَا يَكُونُ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْهُمْ وَلَيْلَا يَقُولُ الْمُسْتَخْلَفُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ بَاقٍ فِي عَقِبِهِمْ مِنَ الْوَلَدِ إِلَى وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَالَّذِي يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ مَنَفِيِّ خَلِيفَةٍ مِنَ الْخُلَفَاءِ أَنْ تَجْتَمِعَ ذُؤُورُ الرَّايِ وَ الصَّلَاحُ فَيُشَاوَرُوا فِي أُمُورِهِمْ فَمَنْ رَأَوْهُ مُسْتَحِقّاً لَهَا وَلَوْهُ أُمُورُهُمْ، وَ جَعَلُوهُ الْقِيَمَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، مَنْ يَصْلُحُ مِنْهُمْ لِلْخَلَافَةِ فَإِنْ ادَّعَى مُدْعٍ مِنَ النَّاسِ جَمِيعاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ اسْتَخْلَفَ رَجُلًا بِعَيْنِهِ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَّ عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ فَقَدْ أَبْطَلَ فِي قَوْلِهِ، وَ آتَى بِخِلَافٍ مَا يَعْرِفُهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ، وَ خَالَفَ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ ادَّعَى مُدْعٍ أَنَّ خَلَافَةَ رَسُولِ اللَّهِ ارْثٌ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يُورِثُ فَقَدْ أَحَالَ فِي قَوْلِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَحْنُ مُعَاوِثُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ، مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ وَإِنْ ادَّعَى مُدْعٍ أَنَّ الْخَلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ جَمِيعاً وَ أَنَّهَا مَقْصُورَةٌ فِيهِ وَ لَا تَتَّبَعِي لغيرِهِ لِأَنَّهَا تَتَلَوُ النُّبُوَّةَ فَقَدْ كَذَبَ، لِأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَأْيُهُمْ اقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ، وَإِنْ ادَّعَى مُدْعٍ أَنَّهُ مُسْتَحِقُّ الْخَلَافَةِ وَ الْإِمَامَةِ بِقُرْبِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ هِيَ مَقْصُورَةٌ عَلَيْهِ وَ عَلَى عَقِبِهِ يَرِثُهَا الْوَلَدُ مِنْهُمْ عَنْ وَالِدِهِ ثُمَّ هِيَ كَذَلِكَ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ لَا تَصْلُحُ لغيرِهِمْ لَا تَتَّبَعِي إِنْ يَكُونُ لِأَحَدٍ سِوَاهُمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا فَلَيْسَ لَهُ وَ لَا وَلَدٌ لَهُ وَإِنْ دَنَا مِنَ النَّبِيِّ نَسَبُهُ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ قَوْلُهُ الْقَاضِي عَلَى كُلِّ أَحَدٍ: إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ.^۱

۱. گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. (حجرات / ۱۳)

وقال رسول الله: إن ذمة المسلمين واحدة يسعى بها أدناهم وكلهم يد على من سواهم، فمن آمن بكتاب الله وأقر بسنة رسول الله فقد استقام وأتاب وأخذ بالصواب ومن كره ذلك من فعلهم فقد خالف الحق والكتاب وفارق جماعة المسلمين فاقتلوه فان في قتله صلاحاً لأمة، وقال رسول الله من جاء إلى أمتي وهم جميع ففرقهم فاقتلوه واقتلوا الفرد كائناً من كان من الناس فان الاجتماع رحمة والفرقة عذاب، ولا يجتمع أمتي على الضلالة أبداً وإن المسلمين يد واحدة على من سواهم، وأنه لا يخرج من جماعة المسلمين الا مفارطاً ومُعاندٌ لهم ومُظاهراً عليهم اعداءهم فقد أباح الله ورسوله دمهُ وأحل قتله وَكَتَبَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ بِاتِّفَاقٍ مِنْ أَثْبَتَ اسْمُهُ وَشَهِادَتُهُ آخِرَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ فِي الْمَحْرَمِ سَنَةِ عَشْرَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

به روایت حذیفه، آن جماعت که بر صحیفه گواه شدند، ایشان بودند: اول: ابوسفیان، دوم: عکرمه بن ابی جهل، سوم: صفوان بن امیه، چهارم: سعید بن العاص، پنجم: خالد بن الولید، ششم: عیاش بن ابی ربیعه، هفتم: بشر بن سعد، هشتم: سهیل بن عمر، نهم: حکیم بن حزام، دهم: صهیب بن سنان، یازدهم: ابوعور سلمی، دوازدهم: مطیع بن اسود بدری و جماعتی دیگر که در خانه ابوبکر انجمن بودند و نام ایشان را حذیفه فراموش داشت.^۱ ترجمه این صحیفه چنین است:

بر آنچه اتفاق کردند بزرگان امت از مهاجر و انصار که خداوند مدح کرده است ایشان را به زبان پیغمبر در کتاب خود از پس آنکه با یکدیگر مشاورت کردند، پس همداستان شدند و این صحیفه را بنگاشتند از بهر آنکه مسلمانان تا قیامت بدان کار کنند. همانا خداوند به کرم خود محمد را به رسالت فرستاد تا دین ستوده او را گسترده کند و محمد ابلاغ کرد و فرمان داد که در تمامت آن احکام، استوار باشیم و فرائض و سنن را در دین نمودار کرد؛ پس خداوندش به سویی خود قبض فرمود، بی آنکه کسی را بعد از خود خلیفه گردانیده باشد و اختیار خلافت را به سویی امت گذاشت تا کسی را اختیار کنند که اعتماد داشته باشند و به حصافت عقل و رزانت رأی او مطمئن باشند و لازم است مسلمانان به رسول خدا تاسی کنند؛ چنان که خدا فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ»^۲ (احزاب/۲۱) همانا رسول خدا کسی را به خلیفتی تقریر نداد تا این خلافت به میراث در یک خانه مقرر نشود و دیگر مسلمانان بی بهره نمانند و توان گران این دولت، خلافت را در میان خود دست به دست نگردانند و کسی نگوید این

۱. طبق نقل دیگر، میان اصحاب صحیفه که پیمان نامه نوشتند تا نگذارند پس از پیامبر ﷺ، علی ﷺ به خلافت و امامت برسد، اشخاص دیگری نیز حضور داشتند که عبارتند از: ۱. ابوبکر، ۲. عمر، ۳. ابوعبیده، ۴. عبدالرحمن بن عوف، ۵. سالم ملی بن حذیفه و ۶. مغیره بن شعبه. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵ / ۵۱)
۲. احزاب (۳۳): ۲۱.

امر تا قیامت، خاص فرزندان من است. بر مسلمانان است که بعد از مردن خلیفه، صاحبان رأی و صلاح انجمن شوند و کار به شورا افکنند و هر که را لایق دانند، به منصب خلافت اختیار کنند. اگر کسی گوید: رسول خدا مرا بر خلافت برداشته، سخنی باطل گفته است و با مسلمانان مخالفت کرده است و اگر کسی گوید: خلافت به میراث است یا از پیغمبر کسی میراث می‌برد، سخنی محال گفته است؛ چه پیغمبر فرمود: ما گروه پیغمبران چیزی به میراث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بماند، حکم صدقه و فیء مسلمین دارد. اگر کسی گوید: خلافت خاص یک مرد است از همه مردم و از بهر دیگری روا نیست، چه خلافت تالی نبوت است، سخن به کذب کرده است؛ چه پیغمبر فرمود: اصحاب من منزلت ستارگان دارند و به هر یک از ایشان اقتدا کنید، هدایت یابید. اگر کسی گوید: منصب خلافت به قرابت و قرابت رسول خدا است و این منصب تا قیامت خاص خاندان اوست، نه چنین است؛ نه خاص اوست و نه خاص فرزندان او، هر چند با رسول خدا خویشاوند و نزدیک باشد؛ چه خداوند می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) یعنی گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

رسول خدا فرمود: ذمت و امان مسلمان یکی است، سعی می‌کند در امان ایشان پست‌ترین ایشان و همه مانند یک دست‌اند بر هر که غیر ایشان است. پس هر که به کتاب خدا و سنت رسول ایمان دارد، طریق صواب گرفته است و هر کس کردار مسلمانان را مکروه دارد، در نصب خلیفه مخالف با حق کرده است و مفارت از مسلمانان نموده، در قتل او سرعت کنید که موجب صلاح امت است. پیغمبر فرمود: هر که بیاید در مجمع امت من و ایشان را پراکنده کند، او را به قتل رسانید و هر که تنها شود از امت من او را بکشید؛ چه اجتماع رحمت است و پراکندگی، عذاب و امت من هرگز بر ضلالت جمع نشوند؛ همانان مسلمانان، منزلت یک دست دارند بر بیگانگان و از ایشان جدا نشود، مگر دشمن ایشان و دوست دشمنان ایشان و خون چنین کسی را خدا و رسول هدر ساخته است. نوشت این نامه را سعید بن عاص به اتفاق گروهی که نام ایشان در آخر این صحیفه نوشته می‌شود در ماه محرم در سال دهم هجرت.

ابوجعفر طبری که از اکابر اهل سنت و جماعت است، به اسناد خود از ابن عباس آورد که: چون سادات قریش در قتل علی علیه السلام این صحیفه را نگاشتند و به ابوعبیده بن جراح، امین قریش، سپردند تا پوشیده بدارد، پیغمبر فرمود: «أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (مجادله/۷) آنگاه ابوعبیده را احضار فرمود و صحیفه را از او طلب کرد و مأخوذ داشت، پس فرمود: بعد از آنکه

ایمان آوردید، کافر شدید. آنها سوگند یاد کردند که از این کار، اندیشه بد نداشتیم. سپس پیغمبر این آیت قرائت کرد: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (توبه/۷۴)

از سخن ابوجعفر چنان معلوم می‌شود که رسول خدا آن صحیفه را بگرفت؛ اما جماعتی چنین گویند که: بعد از انجام صحیفه، مردم از خانه ابوبکر پراکنده شدند؛ صبح‌گاه دیگر چون رسول خدا نماز بگذاشت و ادای تعقیب بکرد تا آفتاب بدرخشید، ابوعبیده را فرمود: «بخ، کیست مثل تو که اکنون امین امت شدی؟» و بر وی این آیت قرائت کرد: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ؛ و وای بر کسانی که کتاب را با دست‌هایشان می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خدا است.» تا بهای اندک را بدان مبادله کنند؛ پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته است؛ و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند». (بقره/۷۹)

آنگاه رسول خدا فرمود: این جماعت مانند آن مردم‌اند که استغفار می‌نمایند از مردم و استغفار نمی‌نمایند از خدا؛ حال آنکه خدا با ایشان است در هنگامی که شب به روز می‌آورند به سخنی چند که خداوند پسند ندارد و خداوند به کردار ایشان محیط است. سپس فرمود: در این امت، جماعتی به قانون جاهلیت و کفر صحیفه نوشته‌اند و بر کعبه آویخته‌اند و خداوند ایشان را برای امتحان مهلتی می‌دهد تا هر که بعد از ایشان آید، جدا کند خبیث را از طیب و اگر نه آن بود که خدا مرا امر کرده است که برای حکمتی چند ایشان را کیفر نکنم، هر آینه ایشان را طلب می‌کردم و سر برمی‌گرفتم.

از این کلمات، منافقانی که حاضر بودند، بر خود بلرزیدند و رنگ از رخسار ایشان بپرید؛ چنان‌که نزد جمعی شناخته شدند. گویند: چون عمر بن الخطاب وداع جهان گفت، علی (ع) حاضر بود و فرمود: همی خواهیم که خدا را ملاقات کنم با صحیفه این مرد که اکنون خوابیده و جامه بر روی او کشیده‌اند. این صحیفه و اتفاقات بعد از آن به‌خوبی هدف گفتمان خلافت را نشان می‌دهد. صاحبان این تفکر، با ادبیاتی عامه‌پسند و به‌ظاهر دینی و مشروع، سخن و کلام وحی و پیامبر را نادیده گرفته، امر ولایت را به خلافت تقلیل داده و روش انتخاب را شورا، نه انتصاب از جانب وحی دانسته‌اند.

نتیجه

مدیریت جامعه مسلمین امری ضروری در نظام اسلامی است. دو گفتمان ولایت مبتنی بر نصوص قرآنی و شواهد تاریخی و گفتمان خلافت مبتنی بر رأی گروهی از صحابه، مدعی امر مدیریت جامعه مسلمین بعد از پیامبر گرامی اسلام شدند. گفتمان ولایت با نگرش عمیقی که جهان و انسان داشتند، هدفشان نه ریاست و حکومت که برقراری عدالت و سعادت جامعه مسلمین بود و از همین‌رو، وقتی کیان جامعه اسلامی را در احقاق حق خویش در خطر دیدند، دست از حق خویش کشیده و حتی همراه با گفتمان خلافت به مشاوره و

رهبری مردم پرداختند. این دو گفتمان در روش مدیریت جامعه اسلامی نیز روش‌های متفاوتی را قائلند؛ گفتمان خلافت بر اساس ظاهرگرایی قرآنی، پرسش‌گری را مذموم و روش ممنوعیت پرسش را دنبال می‌کند ولی گفتمان ولایت بر اساس باطن‌گرایی و توجه به منبعیت عقل، روش پرسش باز و آزادی فکری را دنبال می‌کند. پایه‌انگاری محبت در ارتباط با دیگران و انعطاف مبتنی بر هدف از دیگر خصوصیات گفتمان ولایت است که در ارتباط با مدیریت اجتماع مسلمین مد نظر است و در گفتمان خلافت به دلیل نگرش به انسان و مدیریت اجتماع انسانی چنین خصوصیتی به صورت پایه ملاحظه نمی‌شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج‌البلاغه.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۶۳، *عیون اخبار الرضا*، تهران، علمیه اسلامی.
۴. _____، ۱۴۰۳، *الخصال*، قم، مرکز المنشورات الاسلامیه.
۵. ابن شعبه، حسن بن علی، ۱۴۱۶، *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۶. ابن فارس، ۱۴۱۰، *معجم مقاییس اللغة*، قم، دار الکتب العلمیه.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، امین محمد عبدالوهاب، ۱۴۱۶، *لسان‌العرب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۸. بستانی، فواد افرام و رضا مهیار، ۱۳۷۵، *فرهنگ ابجدی الفبائی عربی - فارسی*، ترجمه کامل المنجد الابجدی، تهران، اسلامی.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۰. حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت.
۱۱. حسینی زبیدی، محمد بن محمد، ۱۳۸۵، *تاج‌العروس من جواهرالقاموس*، بیروت، دار الهدایه.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، *مفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دار العلم، الدار الشامیه.
۱۳. _____، ۱۴۱۶، *محاضرات‌الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء*، قم، مکتبه الحیدریه.
۱۴. شرتونی، سعید، ۱۴۲۷، *اقرب‌الموارد فی فصیح‌العربیة والشوارد*، تهران، دار الاسوه للطباعة والنشر.
۱۵. صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم‌الکتب.
۱۶. صحیفه سجادیه.
۱۷. طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۶۲، *المیزان*، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.

- ۷۲ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، س ۱۳، زمستان ۹۶، ش ۵۱
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۲۵، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، قم، ناصر خسرو.
۱۹. طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی منتظری.
۲۰. غیاث‌الدین رامپوری، محمد بن جلال‌الدین، بی تا، *غیاث اللغات*، تهران، کانون معرفت.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹، *العین*، قم، هجرت.
۲۲. فیومی، احمد، ۱۴۰۵، *مصباح المنیر*، لبنان، موسسه دار الهجرة.
۲۳. قرائتی کاشانی، ۱۳۸۳، محسن، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۲۴. قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۵، *قاموس القرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۵. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، ۱۴۱۳ ق، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، بی تا، *بحار الأنوار*، تهران، المکتبه اسلامیه.
۲۷. _____، ۱۴۰۴، *مرآة العقول*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. مسلم، ابن حجاج نیشابوری ۱۳۳۴ ق، *صحیح مسلم*، دمشق، دار الطباعة العامره.
۲۹. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *سیری در نهج البلاغه*، تهران، صدرا.
۳۱. _____، ۱۳۸۵، *مجموعه آثار*، جلد ۱۶، تهران، صدرا
۳۲. معلوف، لوئیس، ۱۳۸۲، *المنجد*، تهران، پروهان.
۳۳. معین، محمد، ۱۳۸۷، *فرهنگ فارسی*، سلسله فرهنگ‌های معین، تهران، امیرکبیر.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۳۵. منتظر قائم، ۱۳۸۴، «چگونگی شکل‌گیری خلافت اسلامی»، *نامه تاریخ پژوهان*، پاییز، ش ۳، ص ۱۵۶.
۳۶. نوری، حسین بن محمد تقی، بی تا، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، موسسه آل‌البیت علیه السلام.